**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010928**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث این که منذور الصدقة در اثناء سال چه حکمی پیدا می‌کند عرض کردیم یک بحث این است که صدقه اصلاً حقیقتش چی است؟ مرحوم آقای خویی فرموده بودند صدقه یک نوع هبه است. هبه اوّلاً عقد است، بنابراین در آن قبول شرط است، از سوی دیگر قبض در صحت یا در لزومش شرط است این حکم در مورد صدقه هم هست، چون یک نوع هبه است. که ما عرض می‌کردیم که این مطلب، مطلب درستی نیست، صدقه اگر هم هبه باشد هبۀ به معنای عام هست و دلیلی ما نداریم که هبۀ به معنای عام احکام هبه را داشته باشد. آن که در روایات هست که قبض در آن معتبر هست، هبۀ به معنای خاص هست بلکه در مورد صدقه خودش بحث خاص دارد. ما باید آن بحث‌های خاص را دنبال کنیم که این روزها این بحث‌ها را دنبال می‌کردیم. نتیجه‌ای که از بحث‌ها گرفتیم این که ما در مورد صدقه این که صدقه عقد باشد دلیل نداریم. بلکه صدقه ایقاع هست و مطلق صدقه، چه صدقه‌ای که متصدقٌ علیه داشته باشد، چه صدقه‌ای که متصدقٌ علیه نداشته باشد، به طور کلی. و ما صدقۀ به نحو کلی را هم تصویر کردیم، البته به نحو کلی به این معنا که یک عین خاص با صدقه‌ای که یک عین خاص را انسان بگوید این صدقه باشد این از روایات استفاده می‌شود صدقه می‌شود، خب اینجا یک اشکالی یکی از دوستان کرد که شما قبلاً اشاره می‌کردید که این که یک شخصی یک مالی در ملکیتش در بیاید بدون رضایت او این خلاف بنای عقلاست و سیرۀ عقلاست نیاز به خیلی دلیل محکم می‌خواهد که رادع سیرۀ عقلا باشد. آیا همین مقدار کافی نیست برای اثبات عقد بودن صدقه؟ شبیه این مطلب در بحث وصیت هم مطرح شده که وصیت را آیا قبول موصی له شرط هست یا موصی له شرط نیست، بعضی‌ها گفتند که قبول موصی له شرط نیست، بعضی‌ها از آن طرف گفتند که ملکیت قهریه در غیر ارث معنا ندارد، معهود نیست، وقتی معهود نباشد ملکیت قهریه این خودش معنایش این است که وصیت نیازمند به قبول هست. آنجا یک بحثی هست که آیا ممکن است شخصی آنجا اینجور بگوید که همین مقدار که فی الجمله ملکیت قهریه وجود داشته باشد در باب ارث کافی هست برای این که بگوییم ملکیت قهریه خلاف مشی عقلایی نیست. خود عقلا هم ارث در آنها هست، ارث جنبۀ شرعی که ندارد، عقلا هم در موردشان ارث مطرح است، بنابر این چه مانعی دارد که ما به عمومات تمسک کنیم و ملکیت قهریه را اثبات کنیم بگوییم ادله‌ای که در مورد وصیت گفته که وصیت نافذ است اقتضاء می‌کند که ولو موصی له قبول نکند وصیت نافذ باشد و مفهوم وصیت یعنی سفارش کردن، در خود مفهومش قبول نخوابیده، همچنان که مرحوم آقای بروجردی در حاشیۀ عروه اشاره می‌فرمایند که در مفهوم وصیت قبول نخوابیده، در ملکیت موصی له این که بخواهد قبول معتبر باشد نیاز به یک دلیل دارد و همین مقدار که ملکیت قهریه در ارث تصویر می‌شود این کافی هست برای این که ما به عمومات نفوذ وصیت تمسک کنیم. ولی به نظر می‌رسد مقایسۀ وصیت با ارث مقایسۀ بلا وجه است. نکته‌ای که اینجا وجود دارد آن این است که عقلا این که یک شخصی ارادۀ خودش را بخواهد به دیگری تحمیل کند این حق را به یک شخص نمی‌دهند. تحمیل ارادۀ یک انسان بر انسان دیگر این عقلایی نیست. اصالة الحریة، اصالة، این که در دنیای امروز به عنوان مثلاً آزادی فردی و امثال اینها تلقی می‌شود اصلش یک نکتۀ عقلایی هست که شخص نمی‌تواند ارادۀ خودش را بر دیگری تحمیل کند و این نیاز به دلیل دارد. ولایت داشتن یک نفر بر دیگری به انواع و اقسام. این که در بحث‌های در مورد ولایت این مطلب را مطرح کردند که اصل اوّلی عدم ولایت هر کس بر دیگری هست، نسبت به این که بتواند او را مالک قرار بدهد این یک نحو ولایتی هست که اصل بر خلاف است. ارث ولایت نیست، تسلط یک فرد بر فرد دیگر نیست، بنده خدا مرده، وقتی مرده این مالش بالأخره خدا یا عقلا یک تعیین تکلیف بر این مال باید بکنند. به هر کسی بدهند این یک نوع قهریه است. این که به ورثه بدهند، به مثلاً چه کسی داده بشود این ربطی به این ندارد که بحث وصیت غیر از آن هست. بحث اصلاً نگوییم ملکیت قهریه. بگوییم ولایت داشتن یک نفر بر دیگری که او را مالک قرار دهد، این خلاف قانون عقلایی هست و این نیازمند به دلیل شرعی قوی هست و به عمومات نمی‌توانیم این مطلب را درست کنیم.

شاگرد: وصیت در ثلث می‌فرمایید؟ شخص مرده.

استاد: نه، نسبت به موصی له، موصی له در حال حیات خودش دارد تحمیل می‌کند ارادۀ خودش را بر دیگری. موصي در هنگام حیات خودش دارد ارادۀ خودش را تحمیل می‌کند. تحمیل ارادۀ من هست بر دیگری، ولو ملکیت برای بعد از حیات من است، ولی تحمیل ارادۀ من هست بر ارادۀ موصی له. و این خلاف چیز عقلاست. به خلاف ارث. ارث طرف مرده، ارادۀ موروث دخالتی ندارد در این که وارث مالک باشد. یک مالی هست که مالک ندارد خدا تعیین کرده مالکش را وارث برایش تعیین کرده. کما این که در چیزهای عقلا، عقلا ممکن است وارث تعیین کنند و وارثش را به گونه‌های مختلف، هر قوم و قبیله‌ای برای خودشان یک نحو ارث خاصی دارند. این نحو ارث خاص داشتن ربطی به این ندارد که ارادۀ یک نفر نمی‌تواند حاکم بر ارادۀ دیگری در مالکیت باشد. این مطلب درست است. پس بنابراین این تقریب آن اشکال بود که شما چجوری در باب صدقه می‌خواهید قائل بشوید که صدقه ایقاع است عقد نیست. پاسخ مطلب این است که ما این را قبول داریم که در صدقه باید متصدق علیه راضی باشد. ولی رضایت متصدق علیه امرٌ، و قبول متصدق علیه امرٌ آخر. قبول یک انشاء خاص است، و به یک نحو انشاء قولی، فعلی امثال اینها. ولی رضایت در آن انشاء نخوابیده. ما این را قبول داریم باید، در وصیت هم همین است. در وصیت آن چیزی که از ادله استفاده می‌شود رضایت موصی له معتبر است. اما این لازمه‌اش عقد بودن وصیت نیست. وصیت ایقاع است. ولی این برای این که این اثر داشته باشد رضایت موصی له معتبر است، در این بحث صدقه هم همین را می‌گوییم. می‌گوییم وصایت موصی له معتبر است، ولی نه قبول موصی له، این دو تا مطلب باید از همدیگر تفکیک بشود.

شاگرد: علت ایقاع تنافی ندارد

استاد: نه منافات ندارد. ایقاع بودن، ایقاع فرقش با عقد این هست که در عقد دو تا اعتبار به همدیگر گره می‌خورند. اعتبار موجِب و اعتبار قابل. و دو تا انشاء ما داریم. یک انشاء از ناحیۀ او. ولی در ایقاع این شکلی نیست. الفاظ را هم کنار بگذاریم، حالا اسمش را می‌خواهید عقد بگذارید. ما دو جور عقد داریم. عقدی که در آن قبول معتبر است، عقدی که در آن رضایت معتبر است. از سنخ عقدهایی است که در آن رضایت معتبر است. یا بفرمایید ما دو جور ایقاع داریم. ایقاعاتی که در آن رضایت یک کسی هم معتبر هست، و ایقاعاتی که در آن رضایت معتبر نیست. این از آن ایقاعاتی هست که در آن رضایت معتبر است. اسم‌گذاری که معتبر نیست، می‌توانیم این اسم عقد بگذاریم یا ایقاع بگذاریم.

شاگرد: رضایت نباید کشف بشود؟

استاد: لازم نیست کشف بشود، دلیل نداریم. آن همان رضایت واقعی کافی است. ما دلیل نداریم مظهر باید داشته باشد.

شاگرد: مظهرش را نمی‌گویم. بالأخره من نباید بفهمم یک جوری که این آقا؟

استاد: نه. آن حکم ظاهری‌اش یک بحث دیگر است. ثبوت حکم ظاهری‌اش که هر چیزی رضایت می‌خواهد. ولی بحث این است که ثبوت واقعی‌اش متوقف بر رضایت واقعی‌اش است. ثبوت ظاهری‌اش هم مثبت ظاری‌اش است. این است که به نظر می‌رسد این دو تا بحث با هم یک مقداری قاتی شده، هم در بحث وصیت این مطلب چیز شده. الآن یادم رفته مرحوم آقای بروجردی یک حاشیه‌ای بر وصیت در عروه دارند، آن حاشیه، حاشیۀ خیلی خوبی است. ایشان تعبیر چی می‌کند؟ ایشان می‌گوید که اصل وصیت از سنخ ایقاعات است. قائم به موصی است. ولی در مالکیت موصی له نمی‌دانم قبول را معتبر کرده یا رضایت را معتبر کرده. این را الآن یادم رفته. اصل این نکته که این از سنخ ایقاع هست نکتۀ بسیار خوبی است که اوّلین بار من از آقای بروجردی دیدم در حاشیۀ عروه‌شان مطرح می‌کنند. ولی این که حالا، برای تحقق ملکیت موصی له رضایت را معتبر دانستند یا قبول را معتبر دانستند الآن یادم رفته، قصه برای خیلی قبل است که در ذهنم هست، نشد مراجعه کنم که ببینم چه شکلی است. حالا این بحث تمام.

ما یک بحثی اینجا در لابلای این بحث‌ها یک علی بن السندی واقع بود. در مورد علی بن السندی و اتحادش با علی بن اسماعیل بن عیسی اشعری قمی ما سابقاً مفصلاً بحث کردیم و نمی‌خواهم بحث‌های در مورد اینها را دوباره تکرار کنم. آنی که می‌خواهم وارد بحث بشوم یک سری نکات روشی در این بحث هست که ما در آن بحث‌های سابق چون به تطبیقش بیشتر نگاه داشتیم، نگاه کلی به بحث نکردیم. می‌خواهم یک مقداری با، به عنوان مثال ما این بحث باشد ولی بحث کلی روشی را در اینجا داشته باشیم که خیلی مفید است. من سعی می‌کنم در تناسب‌هایی که یک بحث‌های رجالی، یک چیزی هست بعضی نکات روشی مهم را از جهت کبرویات و کلیات اینجا طرح کنم که خیلی از آنها متأسفانه، یعنی متأسفانه که به هر حال بحثش انجام نشده، بحث‌های ناشده است. یک نکته‌ای که قبلاً هم اشاره کردم ما در مورد هر عنوانی که می‌خواهیم توحید مختلفات را دنبال کنیم فقط خود آن عنوان را نباید ببینیم. احیاناً یک سری عنوان‌های حاشیه‌ای هم وجود دارد، بحث باید با توجه به همین عنوان‌های حاشیه‌ای باشد. خیلی وقت‌ها خود آن بحث ممکن است به راحتی پیش نرود ولی آن عنوان‌های حاشیه‌ای را هم که ضمیمه بکنیم بحث خیلی راحت‌تر پیش برود. علی بن اسماعیل و علی بن سندی از همین بحث‌هاست. به تناسب من عرض کردم یکی از مشابهات این بحث، بحث اتحاد جعفر بن محمد بن قولویه صاحب کامل الزیارات و جعفر بن محمد بن مسرور استاد شیخ صدوق هست. من سابقاً یک رساله‌ای در این مورد نوشته بودم در اثبات اتحاد اینها، این رساله را دادم، حاج آقا قائل به عدم اتحاد بودند. من این رساله را خدمت حاج آقا دادم، حاج آقا قانع شدند که اینها متحد هستند، ولی استدلالاتی که کرده بودم یک سری‌اش را مناقشه داشتند، این است که در درس حاج آقا بحث جعفر بن محمد بن قولویه و جعفر بن محمد بن مسرور را که در خمس طرح کردند یک سری‌اش فرمایشاتی که ایشان دارد با مطالبی که من نوشته بودم متفاوت بود و من به نظرم می‌رسید باید یک بار دیگر آن رساله را بازنویسی کنم. رساله برای خیلی قبل است، شاید برای ۳۰ سال قبل من این رساله را نوشتم، ولی دیگر فرصت نکردم برای بازنویسی. اخیراً هم یکی از دوستان این بحث را در طی یک مقاله‌ای نوشته که تا اجتهاد هم چاپ شده. اکثر حرف‌هایی که در آنجا هست من در رساله در موردش صحبت کردم و در موردش گفت‌وگو کردم. نکات جدیدی خیلی ندارد ولی یکی دو تا نکتۀ جدید در آن هست و این است که حالا یک موقعی فرصت کنم سعی می‌کنم جعفر بن محمد بن قولویه و جعفر بن محمد بن مسرور، رساله‌اش را بازنویسی کنم. حالا غرض این داخل پرانتز قضیه بود.

در مورد جعفر بن محمد بن قولویه و جعفر بن محمد بن مسرور یکی از نکاتی که در این بحث باید مد نظر باشد که البته مد نظر هم بوده، کسی برادر جعفر بن محمد بن قولویه، علی. جعفر بن محمد بن قولویه یک برادر داشته به نام علی، علی بن محمد بن قولویه که استادش هم بوده در کامل الزیارات از او روایت می‌کند در جاهای دیگر هم شاید روایت ازش باشد. در ترجمۀ جعفر بن محمد بن قولویه هم این علی اشاره شده و این که واسطۀ بین جعفر بن محمد بن قولویه و سعد بن عبد الله این علی برادر بزرگ و پدرشان هست، اینها، یک برادری به نام علی دارند. این بحث علی بن محمد بن قولویه این وسط خیلی مفید هست در پیوند دادن بحث جعفر بن محمد بن قولویه و جعفر بن محمد بن مسرور. همچنان که مرحوم وحید بهبهانی به این نکته توجه کرده. حالا من زاویۀ دید مرحوم بهبهانی را، مرحوم وحید بهبهانی اشاره به استدلال و شیوه‌ها و اینها نکرده، فقط یک اشارۀ اجمالی به بحث کرده، من حالا یک مقداری می‌خواهم بعضی نکات بحث را بازتر کنم. آن این است که جعفر بن محمد بن قولویه این عنوانش، عنوانی هست که نسبت به جد است. همچنان که مرحوم نجاشی ترجمه کرده. در ترجمۀ مرحوم نجاشی می‌گوید:

«جعفر بن محمد بن جعفر بن موسى بن قولويه أبو القاسم و كان‏ أبوه‏ يلقب‏ مسلمة من خيار أصحاب سعد، و كان أبو القاسم من ثقات أصحابنا و أجلائهم في الحديث و الفقه، روى عن أبيه و أخيه» این أخیه همان علی هست «عن سعد و قال: ما سمعت من سعد إلا أربعة أحاديث،»

که دو نفر از سلسلۀ نسب این شخص به جهت اختصار افتاده، یعنی حذف شده، افتاده تعبیر نکنم. اختصاراً جعفر بن محمد بن قولویه، که معمولاً هم به صورت اختصاری، حتی گاهی اوقات اسم پدر را هم نمی‌آورند، جعفر بن قولویه گفته می‌شود، ابو القاسم بن قولویه گفته می‌شود. گاهی اوقات اسم پدر را می‌آورند، گاهی اوقات اسم پدر را هم نمی‌آورند به آن قولویه نسبت می‌دهند.

یک کس دیگری اینجا ما داریم به نام، نجاشی ترجمه می‌کند، علی بن محمد بن جعفر بن موسی بن مسرور. این شخص با جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه در نام پدر، نام جد، و نام پدر جد مشترک هستند.

«علي بن محمد بن جعفر بن موسى بن مسرور أبو الحسين يلقب أبوه مملة. روى الحديث و مات حديث (حدث) السن، لم يسمع منه. له كتاب فضل العلم و آدابه أخبرنا محمد و الحسن بن هدية[[1]](#footnote-1) قالا: حدثنا جعفر بن محمد بن قولويه قال: حدثنا أخي به.»

یک بحثی در اینجا هست که «حدثنا أخي به» آیا از این عبارت استفاده می‌شود که این علی بن محمد بن جعفر بن موسی بن مسرور برادر جعفر بن محمد بن قولویه هست، در آخر طریق حدثنا اخی به. ما می‌گوییم استفاده می‌شود. من حالا نمی‌خواهم وارد آن بحث از آن زاویۀ دید بشوم. زاویۀ دیدی که الآن می‌خواهم صحبت کنم این هست که اگر این علی بن محمد بن جعفر بن موسی بن مسرور برادر جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه نباشد خب جعفر بن محمد بن قولویه یک برادر دارد به نام علی. ما باید دو نفر از مشایخ جعفر بن محمد بن قولویه داشته باشیم که نامشان علی باشد و تا سه پشت مشترک باشند. علی بن محمد بن جعفر بن موسی. و این بسیار مستبعد است که دو نفر تا چهار نام خودش و سه تا پشتش یکی باشند و هر دوشان هم استاد جعفر بن محمد بن قولویه، حالا استاد جعفر بن محمد بن قولویه‌اش خیلی شاید در این جهت مهم نباشد، در یک عصر لا اقل باشند، در یک عصر ما ۴ نفر به نام علی بن محمد بن جعفر بن موسی داشتن خود همین خیلی خیلی مستبعد هست. بنابراین خود همین در واقع جزء امارات بسیار قوی هست برای این که این علی بن محمد بن جعفر بن موسی بن مسرور برادر جعفر بن محمد بن قولویه هست و حالا من وارد بحث‌های مفصلش نمی‌شوم که آن نکاتی که استدلال شده آن نکات چی است؟ رسالۀ خیلی مفصلی من دارم و نکات قابل استفاده خیلی دارد ولی چون می‌گویم باید یک بازنگری بکنم مطالبی که حاج آقا مناقشات درستی بود حاج آقا فرموده بودند آنها را باید اصلاح کنم و رساله را بازنویسی کنم. غرضم این نکته است ببینید اگر ما جعفر بن محمد بن قولویه را تنهایی با جعفر بن محمد بن مسرور کار می‌کردیم به این راحتی اتحاد آنها در نمی‌آمد. ولی یک عنوان حاشیه‌ای، یک عنوان مرتبط به نام علی بن محمد بن جعفر بن موسی بن مسرور پایش وسط می‌آید و این اتحاد آنها را خیلی راحت‌تر می‌کند و سهل‌تر می‌کند. در بحث علی بن سندی و علی بن اسماعیل هم همینجور است. اینها یک عنوان مشابه، یک کس دیگری به نام محمد بن سندی و محمد بن اسماعیل داریم که آنها اتحادشان اثباتش خیلی آسان است. اثبات اتحاد محمد بن اسماعیل و علی بن سندی بسیار آسان هست و خیلی کمک می‌کند برای این که اتحاد علی بن اسماعیل و علی بن سندی را بتوانیم اثبات کنیم. حالا آن را برمی‌گردم دوباره در مورد این که چطور اثبات اتحاد در مورد محمد بن اسماعیل و محمد بن سندی آسان‌تر است این را برمی‌گردم در موردش صحبت می‌کنم. این یک نکته.

خلاصه می‌کنم، ما برای توحید مختلفات نباید اقتصار کنیم به خود آن عنوان، عناوین مرتبط خیلی وقت‌ها نقش به قول شیمی‌دان‌ها کاتالیزور دارد و خیلی ارتباط دو تا عنوان به هم را آسان می‌کند. این یک بحث.

مرحوم آقای خویی اینجا بحث کردند برای اتحاد علی بن اسماعیل و علی بن سندی. و می‌گویند که صاحب جامع الرواة این دو را متحد دانسته.

شاگرد: در این دو مورد از رابطۀ برادری استفاده کردید، غیر از این هم فرضی دارد؟

استاد: از بابایش، دختر خاله‌اش، عمه‌اش، بله این چیزهایش خیلی وقت‌ها چیز هست. این مثال اینجا این شکلی بود ولی خیلی وقت‌ها ما از فامیل‌های شخص، عنوان‌هایی که مربوط به چیزها هست خیلی حالا این نمی‌خواهم مثال‌های مختلف این را بزنم. مثال‌های بسیار متنوعی دارد که عنوان‌های دیگری که این عنوان‌ها کمک کار هستند برای چیز. یک بحثی هست علی بن حَکَم بن زبیر و علی بن حَکَم کوفی اینها متحد هستند یا متحد نیستند اینها یک سری عناوین دیگری در این بحث وجود دارد، خیلی راحت‌تر بحث‌ها را چیز می‌کند، آن علی بن حکم انباری تعبیری در ترجمه‌اش هست ینسب الی بنی الزبیر سیارفه، آن تعبیر ینسب الی بنی الزبیر سیارفه خیلی کمک می‌کند برای مرتبط کردن اینها به همدیگر، حالا بماند.

این علی بن سندی و علی بن اسماعیل، مرحوم آقای خویی در ترجمۀ علی بن سندی بحث کردند، فرمودند که یک مقداری راوی و مروی، می‌گوید بعضی‌ها به جهت اتحاد اینها در راوی و مروی عنه قائل به اتحاد شدند، بعد ایشان یک سری راوی و مروی عنه‌های مشترک اینها را ذکر می‌کند، بعد جمع‌بندی می‌کند، من جمع‌بندی‌اش را می‌خوانم از اینجا بحث را شروع می‌کنیم.

می‌گوید: و المتحصل من ذلک ان علی بن اسماعیل و علی بن السندی وردا فی اسناد الروایات و روی عن کل منهما الصفار و محمد بن احمد بن یحیی و روی کل منهما عن صفوان و حماد و عثمان بن عیسی و محمد بن اسماعیل و محمد بن عمرو بن سعید و بذلک استظهر الاردبیلی فی جامعه صحة ما ذکره من نصر بن الصباح من ان السندی لقب اسماعیل والد علی و تقدم عن الوحید فی تعلیقه اتحاد علی بن سندی مع علی بن اسماعیل بن عیسی من جهة الاتحاد فی الراوی و المروی عنه

ایشان می‌گوید: و لکنما مع ذلک لا یمکن الجزم بالاتحاد و ذلک الاحتمال لتعددهما و اشتراکهما فی بعض الروایات و المروی عنهم لوحدة الطبقة.

بعد ایشان یک بحث‌هایی می‌خواهد بکند که اینها نه اصلاً طبقه‌شان هم متحد نیستند، من اصلاً وارد آن بحث نمی‌شوم. آن بحثی که در جای خودش باید به آن پرداخت.

آن که آقای خویی در ادامه اینجور می‌فرماید که ما درست است در بعضی از موارد اینها متحد هستند، ولی در اکثر موارد مختلف هستند و مواردی را شاهد می‌آورد و جمع‌بندی می‌کند

فتحصل أنّ موارد اختلاف علی بن اسماعیل و علی بن سندی فی الراوی و المروی عنه اکثر من موارد عدم الاختلاف و مع ذلک کیف یمکن الجزم باتحادهما و الله العالم.

اینجا من مطلب آقای خویی را یک مقداری دقیق‌تر نقل بکنم با آمار و ارقام و امثال اینها. ما علی بن اسماعیل و علی بن سندی دو تا راوی مشترک دارند، که صفار و محمد بن احمد بن یحیی هست. پنج تا شیخ مشترک دارند، صفوان، حماد بن عیسی، عثمان بن عیسی، محمد بن اسماعیل، محمد بن عمرو بن السعید. ولی اختصاصات اینها، روات اختصاصی علی بن اسماعیل سه تاست، سعد بن عبد الله، محمد بن یحیی عطار، عبد الله بن جعفر حمیری. راوی اختصاصی علی بن سندی هم یکی است، محمد بن علی بن محبوب. مشایخ اختصاصی علی بن اسماعیل پنج تاست، علی بن حکم، محمد بن یحیی الصیرفی، احمد بن نضر، عبد الله بن صلت، حسن بن محبوب، اینها. مشایخ اختصاصی علی بن سندی هم دو تاست، پدرش و عیسی بن عبد الرحمن. مشترکات اینها را که در نظر بگیریم، راویان مشترک دو تا است، راویان اختصاصی چهار تا هستند. مشایخ مشترک پنج تا هستند. مشایخ اختصاصی هفت تا است. پس از هم راویان، هم مشایخ اختصاصی‌هایش بیشتر است که ایشان تعبیر می‌کند موارد اختلاف علی بن اسماعیل و علی بن سندی فی الراوی و مروی عنه اکثر من موارد عدم الاختلاف. یک سری نکات جزئی هست آن نکات جزئی را اشاره‌وار ذکر می‌کنم برای این که بحث دقیق باشد، تکیۀ من برای بحث اصلاً اینها نیست. نکات جزئی یکی این که در مشایخ اختصاصی علی بن اسماعیل ایشان احمد بن نضر را ذکر کرده. احمد بن نضر گفته مشایخ اختصاصی، این به خاطر این هست که محور کار ایشان کتب اربعه است. کتب اربعه علی بن سندی از احمد بن نضر روایت ندارد، ولی در غیر کتب اربعه دارد. در خصال، صفحۀ ۱۳، روایت علی بن سندی عن احمد بن نضر الخزار وارد شده، در نتیجه این جزء مشایخ اختصاصی نیست، جزء مشایخ مشترک است. این از اینجا باید منتقل بشود برود آن طرف. یک حسن بن محبوب را هم ایشان جزء مشایخ اختصاصی علی بن اسماعیل قرار دادند، این اشتباه است. ما یک علی بن اسماعیل میثمی داریم در اسناد تهذیب. یک علی بن اسماعیل قمی اشعری داریم. حالا آن علی بن اسماعیل میثمی کی است؟ چی است؟ داستانش چی است؟ در کتاب نکاح و طلاق واقع هست، آن غیر از این علی بن اسماعیل مورد بحث ماست، آقای خویی اینجا اینها را قاتی کرده و اینها را یک کاسه کرده. البته باز خیلی تغییر نمی‌کند، یعنی اینها را هم حذف کنیم مشایخ اختصاصی علی بن اسماعیل می‌شود چهار تا، مشایخ اختصاصی علی بن سندی می‌شود ۲ تا، ۴ و دو ۶، آن مشایخ مشترکش، ایشان هم می‌شود ۶، نزدیک هم می‌شوند، یعنی اندازۀ هم می‌شوند، ولی بالأخره باز آن مشکله‌ای که آقای خویی می‌گوید آدم نمی‌تواند جزم پیدا بکند سر جای خودش باقی است. ولی من دو تا نکته می‌خواهم اینجا بحث کنم، یک نکته‌اش را امروز می‌گویم، یک نکته‌اش را فردا. نکته‌ای که امروز می‌خواهم عرض بکنم آن این است که یک بحثی حاج آقا در یک بحث رجالی مطرح کردند از آن بحث می‌خواهم در اینجا کمک بگیرم. در بحث مشایخ ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی که آیا مشایخ اینها ثقات هستند یا ثقات نیستند آیا مرسلات اینها حجت هستند یا حجت نیستند بعضی‌ها مطرح کردند که این در کلام آقای محمد باقر صدر هست ایشان می‌گویند که مسنداتش مشایخش ثقه هستند، ولی مثلاً ممکن است ما بگوییم مرسلاتش پذیرفته نیست. به این عنوان که ما بگوییم این که گفتند مشایخ اینها ثقات هستند ما مراجعه کردیم دیدیم که نه یک سری افراد از مشایخ اینها ثقات نیستند. مثلاً ۵ نفر از مشایخ اینها ثقه نیستند. مجموعاً مثلاً اینها، فرض کن ابن ابی عمیر، خصوص ابن ابی عمیر را در نظر بگیریم که ۵ نفر از مشایخش ثقه نیستند، مثلاً صد تا شیخ ابن ابی عمیر دارد، این صد تا شیخ پنج نفرشان غیر ثقه هست، بنابراین در مورد مرسلات احتمال دارد از آن ۵ تا باشد، احتمال دارد از آن ۹۵ تا باشد. بنابراین مثلاً احتمال ولو ۵ درصد هم باشد احتمال ۵ درصد مثلاً ما بگوییم احتمالی نیست که عقلا به آن اعتنا نکنند. ۵ درصد احتمال دارد از آن ۵ نفر تضعیف شده باشد، ۹۵ درصد احتمال دارد که از دیگران باشند و بنابراین با این استدلال ما بخواهیم نتیجه بگیریم که مرسلات ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی معتبر نیستند، به تعبیر آقای صدر شبهۀ مصداقیۀ دلیل مخصص است، ما ولو مشایخ ابن ابی عمیر را به منزلۀ یک دلیل عام هست که تخصیص خورده. ۵ نفر تخصیص خورده، در مورد این ۵ نفر ما نمی‌دانیم این مرسلات داخل در آن ۵ نفر است، داخل در آن ۹۵ نفر. حاج آقا اینجا بحث‌های مفصلی دارند که ان شاء الله در شمارۀ بعد که در مورد این بحث در تا اجتهاد چاپ می‌شود این بحث‌هایش می‌آید. یک بحث‌های جزئی دارد که مثلاً تعداد نفس چند نفر است، تعداد کل مشایخ چند نفر است، اینها اینجور آمارگیری‌ها چقدر می‌تواند دقیق باشد، من آنها را حالا کار ندارم. یک نکتۀ روشی مهم آنجا حاج آقا دارند، ایشان می‌گویند اصلاً این روش غلط است که ما بخواهیم کل مشایخ ابن ابی عمیر را ۱۰۰ نفر بگیریم، تضعیف شده‌هایش ۵ نفر، بگوییم ۵ به ۱۰۰. ایشان می‌گویند نه، تعداد روایات ابن ابی عمیر از این افراد را هم باید در نظر بگیریم. از آن ۹۵ نفر، آنها مشایخ معروفش هستند. از آن ۹۵ نفر چه بسا به طور متوسط از هر کدامشان ۲۰ تا روایت نقل شده، نود و پنج بیست تا (۲۰ × ۹۵) می‌شود ۱۹۰۰ تا. این ۵ تا مورد استثنایی یکی دو تا روایت دارد، کل روایات اینها مثلاً بشود ۱۰ تا. ۱۰ به ۱۹۰۰ می‌شود یک صد و نودم. یک صد و نودم یعنی نیم درصد. نسبتش نیم درصد، آن ۵ درصد بود، ۵ درصد را ممکن است ما بگوییم عقلا اعتنا می‌کنند، ولی دیگر نیم درصد را عقلا اعتنا نمی‌کنند. بنابراین تعداد تکرار را هم در محاسبات وارد کرد. در این بحثی که اینجا ما داریم این بحث این هست که آیا تعداد تکرار نقشش چی است؟ من نمی‌خواهم از جهت کبروی بحث بکنم. به نظرم این بحث جدی‌ای دارد که آیا تعداد تکرار را باید ملاحظه کرد. در آن بحثی که حاج آقا مطرح می‌کردند واضح است که تعداد تکرار باید ملاحظه بشود. ولی در این بحث آیا تعداد تکرار باید ملاحظه بشود یا نباید ملاحظه بشود، یا تفصیلاتی در مسئله هست این را فعلاً نمی‌خواهم وارد بحثش بشوم، چون به نظرم حالا این یک روش‌های ساده‌تری وجود دارد، یک روش‌های دیگر. اصلاً مدل بحث این مدلی که مرحوم آقای خویی مطرح می‌کنند نباید باشد. یک مدل بهتر از این دارد که دیگر وارد این بحث‌ها نمی‌شود. ولی حالا من در این بحثی که آقای خویی دنبال کرده بودند اگر بحث تعداد تکرارها را وارد کنیم بحث خیلی تغییر می‌کند، من حالا در خصوص مشایخ یادداشت کردم.

شاگرد: مورد باید یک مدل دیگر می‌رفتیم یا کلا؟

استاد: نه کلا مدل دیگری. این راه آقای خویی هم راهی هست، این هم روشی است، ولی این روش نیاز به خیلی بحث دارد، پیچیدگی‌هایی دارد، این که آیا باید تعداد تکرارها را باید نگاه کرد، نباید نگاه کرد امثال اینها، حالا آنها را من نمی‌خواهم چون خیلی بحث دارد و به نظرم یک تفصیلاتی باید در مسئله داد، آن تفصیلات، خیلی نمی‌خواهم وارد ریزه‌کاری‌های آن بحث بشوم. ما یک روش دیگری را غیر از روش مرحوم آقای خویی در اینجاها می‌خواهیم دنبال کنیم. این که می‌خواهم فردا توضیح بدهم همین هست. ولی حالا امروز همین این که اگر ما بحث تعداد تکرار روایات را در نظر بگیریم این مشایخ مشترکی که این آقایان اینها داشتند که آقای خویی ۵ تا قرار داده بودند و ما ۶ تا کردیم، این مشایخ مشترک ۳ تایشان خیلی هم علی بن سندی، هم علی بن اسماعیل بسیار زیاد ازشان روایت دارد، که عبارت باشند از صفوان، حماد بن عیسی و محمد بن احمد بن سعید. اینها هر کدامشان ۲۰، ۳۰ تایی، حالا من آمار دقیق را نگرفتم، چون نیازمند بود بحث تکراریات و اینها، این را نگرفتم، تعداد خیلی زیاد بود. دو تا دیگرش، یک عثمان بن عیسی و احمد بن نضر که ما از مشایخ اختصاصی علی بن اسماعیل اینجا آوردیم اینها بینابین است، مثلاً عثمان بن عیسی، علی بن اسماعیل ۶ مورد ازش روایت کرده، علی بن سندی هم ۶ مورد ازش روایت کرده. احمد بن نضر، علی بن اسماعیل ۶ مورد ازش روایت کرده، علی بن سندی یک مورد ازش روایت کرده. بالأخره تعداد روایت‌هایش بینابین است. و یک موردش هم که محمد بن اسماعیل هست آن کم است که دو مورد علی بن اسماعیل روایت از محمد بن اسماعیل دارد، یک مورد هم علی بن سندی. بنابراین اگر تعداد. اما آن مشایخ اختصاصی علی بن سندی، دو نفر بودند، یکی پدرش هست که یک روایت دارد. عیسی بن عبد الرحمن هست آن هم یک روایت دارد. مشایخ اختصاصی علی بن اسماعیل هم آن چیزی که باقی مانده ۳ تاست، علی بن حکم ۳ مورد، محمد بن یحیی صیرفی یک مورد، عبد الله بن صلت هم یک مورد. این است که اگر بحث تعداد تکرار روایت‌ها را پایش را وسط بکشیم خیلی آمارها عوض می‌شود. یعنی مشترکاتش شاید ده برابر مختصاتش بشود، در حالی که الآن، حالا ما یک ذره این طرف کردیم، تقریباً مساوی شدند، ولی اگر آن تعداد تکرار روایت‌ها را بگیریم مشترکاتش یک چیزی حدود ده برابر می‌شود و خیلی مدل بحث تغییر می‌کند که این اینجوری است.

شاگرد: خودتان در اینجا هم مؤثر می‌افتد؟

استاد: حتی اینجا هم. حالا این که آیا واقعاً کدام را باید ملاک قرار داد؟ ملاک تعداد تکرار مؤثر است، مؤثر نیست، نکاتی دارد، من چون به نظرم راه راحت‌تری هست دیگر وارد بحث این نکات نمی‌شوم. ولی ما به یک روش دیگری از بحث راوی و مروی عنه استفاده می‌کنیم، نه به مدلی که آقای خویی استفاده کرده. آن بحثی است که من فردا می‌خواهم در موردش صحبت کنم و آن را ان شاء الله، آن خیلی مهم است و مدل بحث کاملاً تفاوت می‌کند. دیگر به این پیچ و خم‌ها و چیزهای این روش، این روش هم خوب است، نمی‌خواهم بگویم فی نفسه روش بدی است، ولی این روش اوّلاً باید در مورد این که میزان آمارگیری ما روی عناوین باید باشد یا تعداد روایات عناوین را هم باید ملاک قرار بدهیم. این بحث‌های نظری دارد به نظرم تفصیلاتی باید در مسئلۀ اینجا داد. اینجور نیست. یکی آن پیچیدگی دارد این که وارد آن نمی‌شوم.

ولی یک مدل دیگر بحث را ما می‌خواهیم دنبال کنیم که مدل بحث کلی است، که آن را ان شاء الله فردا خواهم گفت.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. هُدْبة یا هدیة [↑](#footnote-ref-1)